

شبکه‌های تروریسم در ژئوپلیتیک نوین جهانی و استراتژی‌های مدیریت آن

وحید ذوالفقاری*

پژوهشگر پسا دکتری دانشگاه هاروارد، آمریکا

سیدفاطمه کیانژاد

پژوهشگر مسائل سیاسی - امنیتی

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۹/۲۴-۱۳۹۷/۱۲/۱۹)

چکیده

نظام بین‌الملل و پویای‌های گوناگون روابط بین‌الملل از یک سو در تلاش برای تولید نظم و ساختاری نوین می‌باشد تا ضمن همسویی با منطق مسلط سیاسی-اقتصادی بین‌الملل، چارچوب سیاسی-حقوقی پایداری را هژمون نماید. از سوی دیگر، ظهور گروه‌های غیرحکومتی به ویژه تولید شبکه‌ها و قطب‌های تروریستی که در تلاش برای ریزش نظم مسلط بین‌الملل و چینش نظمی نوین و یا آناارشی بین‌المللی می‌باشند، تهدیدات گوناگونی را در سطوح مختلف به بار آورده است. در این پیوند، شبکه‌های تروریسم قدیم و جدید بین‌الملل، سپهر ژئوپلیتیک جهانی و منطقه‌ای را ناپایدار ساخته است و توسعه‌ی ابعاد مختلف امنیت را به یک گروگان تبدیل کرده است. اهتمام پژوهش حاضر این است که ضمن شناسایی شبکه‌های تولید تروریسم، مکانیسم‌های مدیریت تروریسم بین‌الملل را تبیین نماید. مهندسی سیاسی، مکانیسم‌های نهادی، ساختاری و ابزاری در سطوح بین‌المللی، منطقه‌ای و ملی از یک سو و دیپلماسی چندجانبه‌ی مدیریت، حاکمیت پاسخگو و تلفیق استراتژی‌های نرم‌افزاری و سخت‌افزاری از سوی دیگر، قابلیت مدیریت و مقابله با فعالیت‌های تروریستی را دارا می‌باشد. این پژوهش با استفاده از روش‌شناسی مدیریت تطبیقی و استراتژیک و تئوری چانه‌زنی و ائتلاف، به آزمون فرضیه خواهد پرداخت.

کلید واژه‌ها

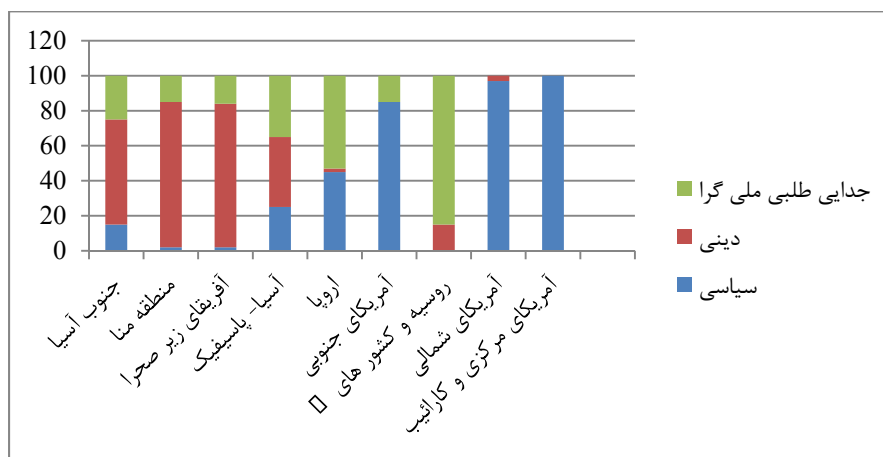
تروریسم، مدیریت استراتژیک، امنیت، ژئوپلیتیک ناپایدار، ائتلاف.

مقدمه

گذار به دنیای جهانی شده، شبکه ها و منابع تروریستی را از وضعیت محدود و ثابت کلاسیک بیرون کرده و به معادله ای کارناوالی سوق داده است. در این پیوند، تغییر ژئوپلیتیک تهدید تروریسم از یک سو و توزیع دامنه و سیاست های تروریستی در سطح بین المللی از سوی دیگر، نه تنها منجر به بازاندیشی در سطوح گوناگون تأمین امنیت گردیده است، بلکه مدیریت و مقابله با چنین تهدیدی را در مرکز توجه نظام بین الملل قرار داده است. بدین ترتیب برای مدیریت تروریسم، نه تنها باید به شناسایی قطب های تولید منازعه پرداخت، بلکه گستره و دامنه ی چنین شبکه هایی را نیز باید تعقیب نمود.

اساساً تروریسم یک مفهوم نسبی است که درک تغییر واقعیات ژئوپلیتیکی، بر چگونگی تفسیر کنش های خشونت آمیز بازیگران آن تأثیر می گذارد. در این پیوند، شبکه های تولید تروریسم را می توان برآیندی از «پارادایم شکاف»^۱، «پارادایم نارضایتی و مطالبه گری»^۲، «پارادایم ایدئولوژی»^۳ و «پارادایم تکنولوژی»^۴ تلقی نمود؛ به بیان دیگر، شبکه های تولید تروریسم برخلاف باور جاری بین الملل، تنها با ابعاد ایدئولوژیک و اسلامی شناخته نمی شوند، بلکه دارای وجوه دیگری می باشند که در نمودار زیر مشاهده می شود.

نمودار شماره ی ۱: ریشه های تروریسم در مناطق گوناگون (۲۰۱۳-۲۰۰۰)



اغلب گفته می شود که گروه های تروریستی ماهیت محافظه کاری دارند که در خلأ تکنولوژیکی به فعالیت می پردازند و ابتدای صرف بر تسلیحات دارند. چنین تفاسیری از شبکه های تروریستی منجر به نادیده انگاشتن پیچیدگی و نوآوری درونی گروه های

۱- فقدان انسجام و یکپارچگی، اقلیت سازی، انشقاق های جامعه ی درونی و بحران های هویت.

۲- سطح اشتغال پایین، سطح آموزش و تحصیل پایین، محرومیت از حقوق سیاسی و دموکراتیک و تبعیض.

۳- اعتقادات و باور ها، جنبش های سیاسی و ارزش ها.

۴- شبکه های اجتماعی، خانوادگی و جنایی، نهاد ها و ژئوپلیتیک آسیب پذیر و منازعه خیز، ناموازنه ی قوا، افراد تهدید ساز و افراد کاریزماتیک.

تروریستی می شود. نوآوری رفتار های تروریستی برآیندی از نقش ایدئولوژی و استراتژی، پویای های منازعه، اقدام متقابل، منطق هدف، وابستگی تسلیحاتی، پویای های گروهی، پیوند با سازمان های دیگر، منابع و شبکه های فرصت، گشایش و ورود ایده های نوین، پایداری پذیری و ماهیت تکنولوژی می باشد (Weinberg,2008). چنین نوآوری هایی در سطوح استراتژیک که به چرخش های تغییر دهنده ی معادله ی سیاست و بازی سیاسی، سطح تاکتیکی که بر تغییر شیوه ها و کارکرد ها، سطح سازمانی که بر نقش ساختار های پلکانی و تمرکززدا و تأثیراتش بر فرآیند انطباقی، نوآوری و فهم تاکتیک های تروریستی تمرکز می نماید (Rasmussen & Hafez,2010:38-42)، رخ می دهند.

از منظر تبارشناختی، امواج چهارگانه ای برای تغییرات تروریستی و سیاست های رادیکالیستی می توان ترسیم نمود؛ موج نخست در دهه ی ۸۰ قرن ۱۹ (۱۸۸۰) به اشاعه ی دگرترین انقلاب پرداختند که عصر طلایی ترور را به ارمغان آورد. موج دوم، توسط نیروهای رادیکال ضد استعماری در دهه ی دوم قرن ۲۰ رشد یافت که دارای اهداف ناسیونالیستی بود. موج سوم در دهه ی شصت قرن ۲۰ روی داده است که با تاکتیک های نوین، سمت گیری بین المللی آن شدت یافته است. موج چهارم در اواخر قرن بیستم ظهور یافته است که وجهه ی دینی آن به شدت تقویت شده است (Rapoport,2006). متعاقب گذار از دوره های مختلف، تروریسم تغییرات گوناگونی را تجربه نموده است که در جدول زیر ملاحظه می شود:

جدول شماره ی ۱؛ شناسه های تروریسم قدیم و جدید

تروریسم قدیم	تروریسم جدید
سکولار (این جهانی)	دینی (آن جهانی)
متمرکز و پلکانی	غیرمتمرکز و خودمختار
خشونت ابزاری	خشونت بیانی و کشت و کشتار
پایگاه های محدود	پایگاه های نامحدود
آسیب های محدود	آسیب های نامحدود
اهداف سخت	اهداف سخت و نرم
تمایل به مذاکره و مصالحه	بی تمایل به مذاکره و مصالحه
ادعای مسئولیت پذیری	عدم ادعای مسئولیت پذیری
مأموریت های غیر انتحاری	مأموریت های انتحاری
تسلیمات متعارف	احتمال کاربرد تسلیحات کشتار جمعی
کادر های حرفه ای	کادر های حرفه ای و آماتور
کنترل و حمایت دولت	استقلال از حمایت و کنترل دولت
سرزمینی	فراملی

با تغییر سپهر ژئوپلیتیک تروریسم از یک سو و تولید زیست-جهان نوین برای فعالیت‌های تروریستی از سوی دیگر، مکانیسم‌های مدیریت نهادی، ساختاری و ابزاری گوناگونی در سطوح مختلف بین‌المللی و منطقه‌ای تولید شده است. به بیان دیگر، مکانیسم‌های مدیریت تروریسم را بایستی به دو عصر پیشا-۱۱ سپتامبر و پسا-۱۱ سپتامبر تفکیک نمود که مواضع و استراتژی‌های گوناگونی برای مدیریت و مقابله با آن طراحی شده است. بنابراین با تأمل و مذاقه در ادبیات موضوع، این پژوهش اهمیتی در راستای تبیین ژئوپلیتیک تروریسم و مکانیسم‌های گوناگون مدیریت از یک سو و سنجش میزان کامیابی یا ناکامی آن از سوی دیگر می‌باشد. در پاسخ مهندسی سیاسی، مکانیسم‌های نهادی، ساختاری و ابزاری در سطوح بین‌المللی، منطقه‌ای و ملی از یک سو و دیپلماسی چندجانبه‌ی مدیریت، حاکمیت پاسخگو و تلفیق استراتژی‌های نرم‌افزاری و سخت‌افزاری از سوی دیگر، به عنوان فرضیه‌ی اصلی پژوهش می‌باشد. این پژوهش با استفاده از روش‌شناسی مدیریت تطبیقی و استراتژیک و تئوری چانه‌زنی و ائتلاف، به آزمون فرضیه خواهد پرداخت.

۱. چارچوب نظری

مدیریت منازعات، چانه‌زنی و ائتلاف‌سازی جزئی از مدیریت توسعه‌ی سیاسی است. چهره‌ی ژانوسی مفهوم منازعه، آن را در حلقه‌ی مفاهیم غیر قابل تصمیم‌قرار می‌دهد. مطالعه در خصوص منابع و ماهیت منازعه اغلب بر دو رهیافت هستی‌شناختی ذهنی و عینی استوار است. دلالت اصلی رویکرد ذهنی بر ناسازگاری اهداف تأکید دارد در حالی که از منظر عینی، سازگاری عینی بین اهداف وجود دارد (Reimann, 2004: 3). از سوی دیگر برای فهم منازعه بایستی به سه متغیر اصلی در تبیین منازعات توجه نمود؛ نخست، *دامنه‌ی منازعه*؛ به میزان بازیگران حاضر در فرآیند منازعه توجه می‌نماید. دوم، *شدت منازعه*؛ به این مسئله می‌پردازد که احساس بازیگران راجع به موضوع و منابع منازعه چگونه است. سوم، *بازتاب منازعه*؛ به این مسئله توجه می‌کند که میزان آگاهی بازیگران غیر درگیر در یک منازعه تا چه اندازه می‌باشد.

در این پیوند، الگوهای فرآیندی و ساختاری منازعه را می‌توان از هم تفکیک نمود. الگوی فرآیندی به عنوان برآیند موقتی تحولات، در نتیجه کارکرد‌های سیستم رخ می‌دهد. در حالی که الگوی ساختاری ناشی از شرایط پایدار یک نظام سیاسی می‌باشد (Thomas, 1992: 268). بنابراین اگرچه منازعات در تفاوت منافع و تمایز تفاسیر طرف‌های منازعه از یک پدیده‌ی سیاسی ریشه دارد، فرآیند مدیریت منازعه بایستی ضمن پیوند منافع گروه‌های منازعه، به بی‌اعتمادی عمیق میان متخصصان توجه نماید. تئوری‌های مدیریت منازعه و تولید ائتلاف، دارای تکثر بسیاری است که از بازی همکارانه تا بازی غیر همکارانه را اشمال می‌یابد. (Ross, 1993: 21-23) در این پیوند، مدیریت منازعه و تکوین ائتلاف نه تنها بر ویژگی‌های دول منطقه‌ای، بلکه بر مشخصات نهادی سیستم سیاسی و به ویژه قواعد سیاستی برای تنظیم روابط بین‌دولت‌های گوناگون ابنا دارد. بر اساس نظر جوزف نای،

مدیریت و مقابله با چالش ها و هزینه های تروریسم نوین، بدون همکاری با دولت های دیگر امکان ندارد (Nye,2004:16-20). مدیریت و مقابله با تروریسم به عنوان یک رقابت برای کسب پرستیژ نمی باشد، بلکه به عنوان یک منازعه ی تسلیحاتی و اعتقادی می باشد (USDD,2006:22). در این پیوند، اساساً دولت ها سه مکانیسم؛ خودیاری، دفاع جمعی و امنیت جمعی برای مدیریت تهدیدات امنیتی بیرونی به کار می برند. یک سیاست امنیتی موفق نیازمند موازنه ی متناسب میان رهبران سیاسی بر اساس ماهیت تهدید می باشد.

شکل شماره ی ۱؛ استراتژی های سه گانه ی مدیریت منازعات



مکانیسم خود-یاری که به مثابه سیاست «یک جانبه گرایی» شناخته می شود، شامل فعالیت های سیاسی، اقتصادی و نظامی می باشد که بدون همکاری و مشاورت دولت های دیگر اجرایی می شود. زمانی که تهدید محدود و متمرکز بر دولت خاص باشد، مکانیسم خودیاری به کار گرفته می شود. همچنین این رویکرد به عنوان مکانیسم تلافی تلقی می شود. این مکانیسم به دولت این امکان را می دهد تا از سنجه های فراقانونی برای واکنش به اقدام غیر قانونی بازیگر مهاجم استفاده نماید. مکانیسم دفاع جمعی که اغلب به عنوان رویکرد «اتحاد» شناخته می شود اغلب زمانی به کار برده می شود که دولت ها برای تأمین امنیت متقابل خودشان علیه دشمن مشترک به یک توافق و ائتلاف رسمی دست می زنند. محدودیت این رویکرد در عدم اشتغال دولت های بیرون از ائتلاف و اتحاد می باشد. مکانیسم سوم برای مدیریت و مقابله با تهدید، رویکرد امنیت جمعی می باشد؛ این رویکرد به مثابه یک سامانه ی نهادی در سطح منطقه ای یا جهانی می باشد که تهدیدات را به عنوان هزینه ای برای دولت ها شناسایی می نماید و یک کنش جمعی برای

مقابله با اقدامات تهاجمی دشمن و نقض قوانین پیش بینی می کند. این که کدام یک از استراتژی ها و مکانیسم های سه گانه برای مدیریت تروریسم به کار گرفته شود، به تعریف دولت ها از ماهیت بازیگر متخاصم و واکنش به تهدید ابتننا دارد.

۲. تغییر ژئوپلیتیک تهدید و دوره های گذار تروریسم

از پایان جنگ سرد در سال ۱۹۹۱، نقشه ی تهدید جهانی به طور بنیادی تغییر یافت. تهدید منازعات بین الملل تنزل کرد در حالی که منازعات داخلی شدت بیشتری پیدا کرد. برخلاف تلاش و سرمایه گذاری جامعه ی بین الملل برای مدیریت تهدید، تروریسم به عنوان چالش اصلی نظام بین الملل پایدار مانده است (پورسعید، ۱۳۸۸: ۱۵۳-۱۵۲). در این پیوند، دو زیست جهان «شمال جهانی» و «جنوب جهانی» برای تهدیدات تروریستی ترسیم گردیده است. بر اساس آمار، بیش از ۹۰ درصد فعالیت های تروریستی در زیست جهان «جنوب جهانی» رخ می دهد. آسیا، آفریقا، خاورمیانه، و آمریکای لاتین با فقر، بی سواد، بی عدالتی و تبعیض و فساد گسترده به عنوان پایگاه های رشد اقتصادی و سیاسی گروه های تروریستی تلقی می شوند. از سوی دیگر، فلسطین، لبنان، افغانستان، چین، کشمیر، الجزایر و عراق به عنوان اصلی ترین زیست محیط رشد ایدئولوژی های رادیکال و فعالیت های تروریستی می باشند (Gunaratna, 2014: 17-19).

جدول شماره ۲؛ توزیع منطقه ای تروریسم در طی سال های ۲۰۱۰-۲۰۰۰

اروپای غربی و آمریکای شمالی	اروپای شرقی و کشورهای مشترک المنافع	جنوب آسیا	آمریکای لاتین	آسیای شرقی و پاسیفیک	خاورمیانه	آفریقای زیر صحرا	
۵,۵٪	۵,۷٪	۳۴,۴٪	۴,۳٪	۱۱,۵٪	۳۲,۱٪	۶,۶٪	سهم جهانی از فعالیت تروریستی
۳,۸٪	۴,۵٪	۲۲,۹٪	۶,۹٪	۱۱,۵٪	۳۰,۳٪	۲۰,۱٪	سهم جهانی از آسیب تروریستی
۱۱,۳٪	۴,۸٪	۱۵,۵٪	۹,۱٪	۸,۲٪	۳۸,۳٪	۱۲,۹٪	توزیع حملات تروریستی فراملی
۳۸۰	۷۵	۱۴۳	۱۳۳	۹۲	۳۲۰	۷۹	تعداد گروه های فعال
.929	.791	.558	.735	.746	.727	.465	میانگین شاخص توسعه ی انسانی
بالا	میانگین	میانگین	میانگین	میانگین	میانگین	پایین	طبقه بندی شاخص توسعه ی انسانی

در این پیوند، تحوّل القاعده به عنوان ژرف ترین تحوّل در چشم انداز امنیت بین الملل از واقعه ی ۱۱ سپتامبر به بعد می باشد. در واقع، اگرچه قابلیت های عملیاتی القاعده از سال ۲۰۰۱ پایان یافته است، ایدئولوژی جهاد جهانی که توسط اسامه بن لادن و گروهش مفصل بندی شده است، منجر به گسترش گروه های جهادی در سرتاسر دنیا، به ویژه غرب، شده است. اساساً برای فهم چگونگی تبدیل گروه تروریستی القاعده به یک جنبش جهانی، بایستی به چرخه های زیستی سازمان توجه نمود. چنین چرخه های زیستی را در جدول زیر ملاحظه می نمایید.

جدول شماره ی ۳: مراحل مختلف تحوّل القاعده و حمایت مالی از آن

مرحله	منابع مالی	ساختار سازمانی
اول، پاکستان (۱۹۸۴-۱۹۹۱)	درخواست کمک مالی از مؤسّسات خیریه و حامیان	زیرساختار مکتب خدمت به رهبری بن لادن و عبدالله عظام
دوم، سودان (۱۹۹۱-۱۹۹۶)	جبهه های تجاری، سرمایه ی شخصی بن لادن	ساختار پلکانی در مشاوره با دولت سودان و شبکه های گسترده
سوم، افغانستان (۱۹۹۶-۲۰۰۱)	تقدّس طالبان، قاچاق، درخواست کمک مالی	ساختار پلکانی با اردوگاه های آموزشی گسترده، شبکه ها و شرکا مانند طالبان
چهارم، پسا-۱۱ سپتامبر	حمایت مالی شخصی از طریق شبکه های جنایی	ساختار پلکانی ضعیف که توجیه ایدئولوژیک برای مجامع منطقه ای ایجاد می نماید.

علاوه بر تغییر چرخه های زیستی سازمان القاعده، از دهه ی ۱۹۹۰، بعد تبلیغاتی، خطّ مشی، سازمان و فرآیند تمرکز ساختاری سازمان القاعده تحولات گسترده را تجربه نموده است. دوره ی نخست از سال ۱۹۹۸ تا ۲۰۰۲ به طول انجامیده است که نه تنها دارای سبک هرمی و پلکانی بوده است، بلکه درصدد برون ریزی طرح های غربی از جهان اسلام بود. دوره ی دوم که عصر تضعیف رهبری سازمان القاعده، ریزش سرزمینی از یک سو و شیوه های نوین مبارزه با غرب و تکثیر و تسری سیاست های ایدئولوژیکی شبکه های تروریسم از سوی دیگر تلقی می شود، از سال ۲۰۰۲ تا ۲۰۰۸ به طول انجامیده است. دوران سوم به عنوان عصر ارتباطات هدفمند و تروریسم فردی ملقّب گردیده است که از سال ۲۰۰۸ تا ۲۰۱۳ تداوم یافته است (Hove, 2015:97-108). با وجود تحوّل ایدئولوژیکی و عملیاتی تروریسم، چنین تغییری، نوعی چرخش پدیدار شناختی و نه به معنای گسست کامل از تروریسم گذشته و آینده می باشد.

۳. مدیریت تروریسم از عصر پساجنگ دوم جهانی تا پیشا-۱۱ سپتامبر

سیستم مدیریت تهدید تروریسم در طی نیم قرن، دوره های گوناگونی را تجربه نموده است که منطق ژئوپلیتیکی هر دوره، سیاست ها و مکانیسم های گوناگونی را اقتضا نموده است. با وجود تجربه ی نیم قرن مکانیسم های مدیریت تهدید در سطوح گوناگون، نه تنها چنین استراتژی هایی پایدار نمانده است، بلکه پارادایم امنیت بین الملل با بی ثباتی بیشتری به ویژه متعاقب حادثه ی ۱۱ سپتامبر مواجه شده است.

۳-۱. دوران نخست، گذار از سکوت بین الملل تا ائتلاف حدّاقلی (دهه ی ۱۹۶۰)

تا دهه ی ۱۹۶۰، سیستم سازمان ملل در خصوص موضوع تروریسم در وضعیت کمای سیاسی بوده است و توجّه چندانی به این تهدید نداشته است اما رشد میزان تحولات تروریستی به ویژه تاکتیک هواپیما ربایی تروریست های دولتی، منجر به تولید انگیزه برای واکنش های همکارانه ی بین المللی شده است (Sheppard & Sochor, 1990:3-19). با رشد اضطرار بین الملل در خصوص موضوع تروریسم در اواخر دهه ی ۱۹۶۰، نخستین کنوانسیون علیه تروریسم در سال ۱۹۶۳ تصویب شد. اگرچه اساس کنوانسیون توکیو که بر موضوعات جنایی و دیگر فعالیت های ضدّ هوایی تأکید داشته است اما تأثیراتش بر موضوع تروریسم، حدّاقلی بوده است. متعاقب آن، کنوانسیون لاهه به تکمیل کنوانسیون توکیو در سطوح گوناگونی پرداخته است. بر اساس این کنوانسیون، هواپیماربایی غیر قانونی به عنوان یک عمل جنایی شناخته شده است و دولت های رباینده با مجازات های شدیدی روبه رو می شوند. چنین سیاست هایی بازتاب کنوانسیون مونترال می باشد که در سال ۱۹۷۱ تشکیل شد. در این پیوند، ایده ی اعمال تحریم علیه هواپیماربایان در سال ۱۹۷۸ با «اعلامیه بُن» که توسط گروه هفت (G7) تشکیل شد، بازبینی شده است. در پرتو چنین چالش هایی، برخی دولت ها برای مدیریت تروریسم به سیاست خودیاری روی آوردند. اما چنین فعل و انفعالاتی با تولید شکاف های سیاسی در میان دولت ها همراه گردیده است که در نهایت، کارآمدی سیاست همکاری چندجانبه علیه تروریسم را ناکام ساخته است.

۳-۲. دوره ی دوم، همکاری بدون اجماع (دهه ی ۱۹۷۰)

با وجود تدوین پیش نویس قطعنامه ی اعضای غیر متعهد شورای امنیت سازمان ملل در خصوص بحران تروریستی مونیخ در پنجم سپتامبر ۱۹۷۲ که واکنش های فراملی علیه فعالیت های تروریستی را برانگیخته است، عدم توجّه این پیش نویس به قضیه ی مونیخ و رأی وتوی ایالات متّحده علیه این قطعنامه از یک سو و رأی وتوی چین و روسیه و آرای منفی گینه، سومالی، سودان و یوگسلاوی سابق به پیش نویس اتّحادیه ی اروپا از سوی دیگر، شکاف های نوینی را تولید کرد که به مانعی برای سیاست های ضدّ تروریستی چندجانبه در طیّ قرن بیستم بدل شد (Romaniuk, 2010:37).

بحران های چندگانه ی تروریستی منجر به این امر گردیده است تا کورت والدهایم دبیر کلّ وقت سازمان ملل، موضوع تروریسم را در محور برنامه های مجمع عمومی قرار دهد. چنین برنامه هایی در قالب «معیار های پیشگیری از تروریسم و دیگر اشکال خشونت

درآمده است که زیست انسانی و آزادی های بنیادی را در خطر می اندازد». این برنامه با پانزده رأی موافق، هفت مخالف و دو ممتنع تصویب شد. اما مداخلات عربستان سعودی منجر به تغییر عنوان این طرح گردیده است؛ «معیار های پیشگیری از تروریسم و دیگر اشکال و کنش های خشونت آمیز که زیست انسانی و آزادی های بنیادی را به خطر می اندازد و مطالعه دلایل اصلی اشکال گوناگون تروریسم که در آشوب، استیصال، شکایات و درماندگی ریشه دارد و منجر به فدا کردن زیست انسانی برخی انسان ها برای ایجاد تغییرات بنیادی می شود» (Romaniuk,2010:38). هدف چنین بازاندیشی، حفظ مشروعیت جنبش های آزادی خواه ملی در آسیا و آفریقا و به ویژه خاورمیانه و دوری از کاربرد خشونت برای چنین اهدافی می باشد. چنین موضعی منجر به تولید ائتلاف بزرگ کشور های جهان سوم، کمونیست و دولت های غیرمتعهد آفریقا، آسیا، اروپا و خاورمیانه شده است. در حالی که طرح سازمان ملل با حمایت تمامی نمایندگان دولت های عضو رو به رو نشده است. پیش از طرح سازمان ملل، ایالات متحده پیش نویس اولیه درباره ی موضوع تروریسم تدوین نموده است که با تشکیک و تردید دولت های جهان سوم روبه رو گردیده است (Romaniuk,2010:39). در اواخر سال ۱۹۷۲، قطعنامه ی ۳۰۳۴ (XXVII) (۱۸ دسامبر ۱۹۷۲) توسط مجمع عمومی سازمان ملل با رأی موافق، ۳۵ مخالف و ۱۷ ممتنع تصویب شد. موضوع قطعنامه بر نگرانی درباره ی کنش های خشونت آمیز تأکید می نماید. بر اساس این قطعنامه، دو مکانیسم نهادی (الف) ارائه ی گزارش ها و طرح های مدیریت تروریسم به دبیر کل سازمان ملل توسط دولت ها، (ب) کمیته ی ویژه ی تجمیع طرح ها و پیشنهادها و برنامه ریزی و تمرکز برای مدیریت تروریسم تدوین شده است که وظیفه ی اصلی این کمیته، واکاوی دلایل ریشه ای و ارائه ی آلترناتیو هایی برای جلوگیری از بروز تروریسم بوده است. اما نخستین تجارب کمیسیون بازتاب ناپایداری تلاش های جامعه ی بین المللی برای مدیریت و مقابله با تروریسم می باشد. متعاقب قتل سفیر یوگسلاوی سابق در استکهلم سوئد، سازمان ملل، قطعنامه ی ۲۷۸۰ (XXVI) را در سوم دسامبر ۱۹۷۱ تصویب نمود که به موضوع تروریسم پرداخته است. اما بیشتر کنش ها در خصوص موضوع تروریسم به شدت سیاست زده شده بود. برای نمونه در سال ۱۹۷۶، در واکنش به آزادی گروگان های اسرائیلی، یک فروند هواپیمای فرانسوی دزدیده و به اوگاندا منتقل شد. در چنین شرایطی، شورای امنیت سازمان ملل در محکومیت تروریست های هواپیماربا یا اسرائیلی ها دچار تشکیک شده است و هیچ نوع قطعنامه ای صادر نکرده است در حالی که در بحران گروگان گیری تهران، شورای امنیت تحریم هایی علیه ایران صادر نموده و ضمن تهدید ایران، خواستار آزادی گروگان ها شده است (Romaniuk,2010:41-2).

۳-۳. سوم، مدیریت پراگماتیک تروریسم (دهه ی ۱۹۸۰)

در طی این دوره، سیاست ضد تروریسم چندجانبه، گسترده تر و عمیق تر شده است. اما با وجود این، اوایل دهه ی ۱۹۸۰، عصر رکود سیاست های مدیریت تروریسم در سازمان ملل بوده است. مشخصه ی دیگر اوایل دهه ی ۱۹۸۰، اقدامات با محوریت شوروی برای تبیین موضوع تروریسم دولتی در مجمع عمومی سازمان ملل بوده است. این مسئله در کمیسیون نخست مجمع عمومی (خلع

سلاح سازی و امنیت بین الملل) مطرح که منجر به تصویب یک قطعنامه^۱ شده است. اما آهنگ سیاست ضد تروریستی چندجانبه در سال ۱۹۸۵ تغییر یافته است که واکنش قوی تر دولت ها را در پی داشته است. در این سال، میزان تلفات، تحولات تروریستی و دولت های قربانی سیاست های تروریستی افزایش یافته است. افزایش خشونت تروریستی، ماهیت بحث های کمیسیون ششم مجمع عمومی را تغییر داده است. با وجود پیش نویس قطعنامه های گوناگونی که از سوی کشور های گوناگون مانند کوبا بر سر تروریسم دولتی به مجمع عمومی ارسال شده است، ائتلاف غربی و ارائه ی پیش نویس آترناتیو دارای سه دلیل مهم بوده است. نخست، این قطعنامه شامل موضوعات مغفول کاربردی پیشینی بوده است که بر اساس آن، تمامی اقدامات، روش ها و کارکرد های جنایی محکوم به تروریسم می باشند. دوم، قطعنامه به طور اجماعی توسط مجمع عمومی تصویب شده است. برخلاف دیدگاه مخالف کوبا، به نظر می رسد که اجماع بین المللی علیه کاربرد خشونت در سطح جهانی در حال ظهور باشد. سوم، این قطعنامه با تشویق سیاست های قانونی در خصوص تروریسم و سیاست های تروریستی، تحرکی به رویکرد موزائیکی بخشیده است. در این پیوند، شورای امنیت سازمان ملل قطعنامه ای علیه هر نوع گروگانگیری تصویب نموده است. در سپتامبر و اکتبر ۱۹۸۶، سازمان هواپیمایی بین الملل دو قطعنامه ی مهم درباره ی امنیت هوایی تصویب نمود. نخستین قطعنامه ی سازمان، سیاست های سازمان را در خصوص تروریسم، یکپارچه ساخته است. قطعنامه ی دوم به کمیته ی قانونی سازمان هوایی بین الملل، وظیفه ی توسعه ی ابزار های بین الملل برای مدیریت و حل و فصل چالش خشونت در فرودگاه ها را محول نمود. فرآیند پیشرفت استراتژی های مدیریت ترور نسبت به اقدامات چندجانبه علیه تروریسم روان تر بوده است و چنین معیار هایی به عنوان پروتکلی برای کنوانسیون مونترال درآمده است. در این پیوند، اجماع نسبی در خصوص قطعنامه ی ۱۹۸۵ مجمع عمومی و شورای امنیت ایجاد گردیده است. چنین همکاری نسبی تنها به عنوان برآیندی از مکانیسم های مدیریت نهادی سازمان ملل نبوده است بلکه دولت ها از سازمان های منطقه ای مانند سازمان کشور های آمریکایی، شورای اروپا، جامعه ی اروپا، ناتو، گروه هفت، اینترپل (پلیس بین الملل) و شبکه های حرفه ای (مانند همکاری در سطح عملیاتی و تصویب قانون) به عنوان مکانیسم های مکمل برای مدیریت تروریسم بین المللی استفاده نمودند (Crenshaw, 1989: ch.3).

۴-۳. دوره ی چهارم، ائتلاف به رهبری شورای امنیت و تولید رقابت (دهه ۱۹۹۰)

با پایان جنگ سرد، دیپلماسی همکاری چندجانبه علیه تروریسم پدیدار گردید. چنین دیپلماسی چندجانبه برآیندی از دو چرخش اساسی در واکنش سازمان ملل به تروریسم بوده است. نخست، اهمیت شورای امنیت به عنوان یک بازیگر مهم در عرصه ی بین الملل رشد یافت که بر اساس فصل هفتم منشور سازمان ملل (که تروریسم را به عنوان یک تهدید برای صلح و امنیت بین الملل تلقی می کرد)، قطعنامه هایی برای عضویت در سازمان های جهانی وضع می کرد (Luck, 2006). دوم، فراتر از تمرکز بر فرآیند هنجار سازی و قانون سازی، ابزار های گوناگون دیگری به سازمان ملل اضافه شد که نقش کاربردی سازمان را افزایش داده است

^۱-A/RES/39/159 (23 Jan 1985)

(جوادی ارجمند و قزل، ۱۳۹۶: ۶۲۵-۶۲۲). برای نمونه اعمال تحریم علیه حامیان تروریسم در حیطه ی وظایف شورای امنیت قرار گرفته است. نخستین ارجاع به مسئله ی تروریسم در شورای امنیت در دهه ی ۱۹۹۰، مقدمه ای برای قطعنامه ی ۶۸۷ (۳ آوریل ۱۹۹۱) گردیده است. متعاقب جنگ خلیج فارس، عراق می بایست برخی شرایط وضع شده توسط شورای امنیت را رعایت می کرد تا تحریم های جامع علیه خود را تعلیق می نمود. بر این اساس، نخستین تجربه در واکنش چندجانبه علیه تهاجم عراق به کویت بر اهمیت بالقوه ی کنش همکارانه از مجرای سازمان ملل تأکید نموده است. هم چنین قطعنامه ی ۷۴۸ (۳۱ مارس ۱۹۹۲) تحریم هایی علیه لیبی به دلیل حمایت از اقدامات تروریستی وضع نمود. عدم رعایت قوانین شورای امنیت، منجر به تصویب قطعنامه ی ۸۸۳ (۱۱ نوامبر ۱۹۹۳) علیه لیبی شده است که شدت بیشتری پیدا نموده است. همچنین، وضع قطعنامه ی ۱۰۵۴ (۲۶ آوریل ۱۹۹۶) علیه سودان به دلیل آزاد سازی گروه های تروریستی که اقدام به ترور حسنی مبارک (رئیس جمهور مصر) نمودند و قطعنامه ی ۱۰۷۰ (۱۶ آگوست ۱۹۹۶) را می توان در این راستا ارزیابی نمود.

در این پیوند، اگرچه دیپلماسی جامع ضد تروریستی، تأثیرات گسترده ای را به جای نگذاشته است، اما فرصت های سه گانه ای را تولید نموده است. نخست، یک ساختار رسمی برای تجمیع مطالبات و کنشگری تمهید نموده است. دوم، کمک به برسازی هنجار های بین الملل علیه تروریسم و تسهیل توسعه ی استاندارد های مشترک نموده است. سوم، کمک به پیشگیری از تروریسم می نماید (Pillar, 2003: 73-79). در واقع افزایش سطوح همکاری در دوران پیشا-۱۱ سپتامبر، بازتاب تمایل قدرت های بزرگ به ویژه ایالات متحده برای کاربرد سیاست چندجانبه گرایی در راستای افزایش منافع شخصی شان می باشد. هم چنین چندجانبه گرایی به طور گزینشی به کار می رفته است. هم چنین زمانی که دیپلماسی چندجانبه علیه سیاست های ضد تروریستی به کار گرفته می شد، رویکرد موزائیکی و تکه تکه به کار گرفته می شد.

۴. مکانیسم های مدیریت چندجانبه ی تروریسم در عصر پسا-۱۱ سپتامبر

حادثه ی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ منجر به تصویب قطعنامه ی ۱۳۶۸ (۱۲ سپتامبر ۲۰۰۱) شده است. این قطعنامه بر گسترش دامنه ی سیاست های ضد تروریستی چندجانبه از طریق سازمان ملل تأکید می نماید. اگرچه واکنش شورای امنیت سازمان ملل به حادثه ی ۱۱ سپتامبر، حمایت جامعی از سوی سیستم سازمان ملل جلب نموده است، اما چنین اجماعی پایدار نمانده است. متعاقب آن، در ۲۸ سپتامبر ۲۰۰۱، قطعنامه ی ۱۳۷۳ نیز تصویب شد. از سوی دیگر، تصویب قطعنامه ی ۱۴۵۶ در سال ۲۰۰۳ که در جلسه ی سطح وزرای خارجه انجام گرفت، ارتباط وثیقی بین حقوق بشر و سیاست های ضد تروریستی کشف شده است (Romaniuk, 2010: 70). دستاورد های اولیه ی کمیسیون ضد تروریسم، خوشبینی مبتنی بر چشم انداز های آینده ی دیپلماسی چندجانبه ی ضد تروریستی را سبب گردیده است. در واقع، متعاقب ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، شورای امنیت تحریم های مالی، ممنوعیت مسافرت و تحریم تسلیحاتی را با قطعنامه های ۱۲۶۷ (۱۹۹۹)، ۱۳۳۳ (۲۰۰۰)، ۱۳۹۰ (۲۸ ژانویه ۲۰۰۲) وضع نمود که دولت ها و

اشخاصی را که در پیوند با اسامه بن لادن و یا عضو سازمان القاعده، طالبان و یا دیگر گروه‌ها باشند، دربرمی‌گرفت. متعاقب آن، در ۲۸ آوریل ۲۰۰۴، شورای امنیت سازمان ملل، قطعنامه‌ی ۱۵۴۰ را علیه تسلیحات کشتار جمعی وضع نمود و در ۸ اکتبر ۲۰۰۴، در واکنش به حادثه‌ی بسلان و اوستیای شمالی در روسیه، قطعنامه‌ی ۱۵۶۶ را صادر نمود. هم‌چنین شورای امنیت یک کارگروه برای شناسایی معیارهای عملیاتی تأسیس نمود که وظیفه‌ی شناسایی افراد، گروه‌ها و نهاد‌های هم‌پیوند با فعالیت‌های تروریستی را عهده‌دار بوده است. در حقیقت، چنین تلاش‌هایی بازتاب جدیت شورای امنیت در راهبری سیاست‌های چندجانبه‌ی ضد تروریستی بوده است (Romaniuk, 2010: 74-76). اما با وجود رهیافت کارکردی شورای امنیت و کاربست مکانیسم‌های مختلف بازدارنده، اجماع چندانی بین دولت‌های عضو نبوده است.

اگر دوران پسا-۱۱ سپتامبر با اقدامات جسورانه و فوری شورای امنیت سازمان ملل مشخص شده است، اما واکنش مجمع عمومی شدت چندانی نداشته است. در ۱۸ سپتامبر و اوّلین جلسه‌ی عمومی، مجمع قطعنامه‌ای علیه حملات ۱۱ سپتامبر وضع نمود و خواستار همکاری بین‌المللی برای مدیریت و مقابله با تروریسم بین‌الملل شده است. متعاقب آن، مجمع عمومی قطعنامه‌ی ۱۳۷۳ شورای امنیت را حمایت نموده است و از طریق کمیسیون ششم سازمان ملل، به حمایت از کنوانسیون جامع علیه تروریسم بین‌الملل پرداخته است (Hmoud, 2006: 1031-43). بدین ترتیب، اگرچه دامنه‌ی فعالیت مجمع عمومی متعاقب حادثه‌ی ۱۱ سپتامبر گسترده‌تر شده است اما برگرفته از معیارها و سنج‌های شورای امنیت بوده است. اگرچه اجماعی در مجمع نسبت به موضوع تروریسم وجود نداشته است. در این پیوند، موضوع استراتژی همگن علیه تروریسم دارای ارکان چهارگانه بوده است که عبارتند از: نخست؛ تلاش برای مدیریت شرایطی که منجر به رشد تروریسم می‌شود. دوم، معیارهایی برای ممانعت و مبارزه با تروریسم. سوم، استاندارد‌هایی برای ظرفیت‌سازی دولت‌ها در جهت پیشگیری و یا مبارزه با تروریسم و تقویت نقش سیستم سازمان ملل. چهارم، معیارهایی برای تضمین احترام به حقوق بشر و حکومت قانون به عنوان پایه‌ی اساسی مبارزه علیه تروریسم (Romaniuk, 2010: 88-89).

به دنبال اتخاذ چنین استراتژی در سپتامبر ۲۰۰۶، دو گرایش مختلف در دیپلماسی ضد تروریستی چندجانبه‌ی سازمان ملل بروز یافت. در یک طرف، تحکیم تدریجی ابعاد عملیاتی واکنش سازمان ملل به ویژه در چارچوب شورای امنیت. این رویکرد را می‌توان در سه نهاد زیرمجموعه شورای امنیت و فعالان این نهاد بین‌المللی چون کمیسیون ضد تروریسم، کمیته‌ی تحریم القاعده-طالبان و تیم تجسس آن و کمیسیون ۱۵۴۰ و گروه‌های فعال آن. در سوی دیگر، شکاف‌ها و تقسیم‌بندی‌های سیاسی در موضوعات مختلف به ویژه مجمع عمومی سازمان ملل ملاحظه گردید. در نتیجه، شکاف و فاصله‌ی بین نقش‌های شورای امنیت و عضویت گسترده‌تر سازمان ملل به طور کاملی مدیریت نشده است.

در نهایت، نقش سازمان ملل در همکاری ضد تروریستی از حادثه‌ی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، نشانگر دو رویکرد تغییر و تداوم سیاست‌های پیشا-۱۱ سپتامبر می‌باشد. در واقع، سیستم مدیریت سازمان ملل در برخی ابعاد سیاست ضد تروریستی مانند معیارهای پیشگیرانه موفقیت‌آمیز بوده است. هم‌چنین بسیج مکانیسم‌های سازمان ملل برای تبیین هنجارها و قواعد بین‌المللی و تمهید

همکاری های آموزشی، کمک های تکنیکی و دیگر اشکال ظرفیت سازی برای دولت ها علیه تروریسم با موفقیت همراه بوده است. از سوی دیگر، سیاست های رفتاری دولت های مختلف به موضوع تروریسم همساز و اجماعی نبوده است. بر اساس نظر برخی ناظران، دیپلماسی ضد تروریستی سازمان ملل دارای ماهیت رقابتی می باشد که نشانه ی تداوم سیاست های پیشا-۱۱ سپتامبر می باشد (Luck,2006).

۴-۱. دیپلماسی منطقه ای چندجانبه ضد تروریستی

اغلب سازمان ملل به عنوان مرکز فعالیت های چندجانبه برای مدیریت و مقابله با تروریسم می باشد. اما محدودیت های سیاسی برای فعالیت های ضد تروریستی از مجاری سازمان ملل منجر به تشویق دولت ها برای جستجوی آльтرناتیو های دیگری برای مقابله با تروریسم شده است که سازمان های منطقه ای و زیر منطقه ای، گروه های همساز، حرفه ای و یا با عضویت اندک، اتحاد های نظامی و یا مکانیسم های خاص از جمله آن ها می باشد. سازمان های منطقه ای و زیر منطقه ای به عنوان بستر سیاست های ضد تروریستی بوده است.

نخستین کنوانسیون منطقه ای درباره ی موضوع تروریسم، کنوانسیون سازمان دولت های آمریکایی در خصوص پیشگیری و مجازات فعالیت های تروریستی علیه اشخاص در فوریه ی ۱۹۷۱ بوده است. اگرچه موضوع تروریسم به عنوان یکی از محور های این سازمان بوده اما بیشتر دولت ها نگران هژمونی آمریکا در دوران جنگ سرد بودند. در دهه ی ۱۹۹۰، تحرکات و جابه جایی هایی درون سازمانی برای تشکیل کنوانسیون های نوین رخ داده است. در این پیوند، یکی از کنوانسیون های زیر مجموعه ی سازمان دولت های آمریکایی با عنوان کمیته ی بین آمریکایی علیه تروریسم در سال ۱۹۹۹ بود که فعالیت های ضد تروریستی آن در سال های پس-۱۱ سپتامبر شدت بیشتری گرفته است. این کمیته ی فرعی ارتباط تنگاتنگی با کشور های مختلف (مانند آمریکا، کانادا، هلند، اسپانیا و بریتانیا) و شعبه ی پیشگیری از تروریسم و سازمان جرم و مواد مخدر سازمان ملل برقرار نموده است. دیگر مکانیسم های سازمان ملل به ویژه کمیسیون ضد تروریسم و تیم تجسس ۱۲۶۷، فعالیت های چندانی در سطوح منطقه ای نداشتند (Rosand et al.2008: 13-23). نهاد های زیر منطقه ای مانند جامعه ی کارائیب و سیستم یکپارچه ی آمریکای مرکزی ضمن داشتن ظرفیت های کمتر، بیشتر بر کمک های دو جانبه اتنا دارند.

در سطح اروپا، نخستین سازمان منطقه ای که توافقنامه ای علیه تروریسم بوده است، شورای اروپا است. اما فعالیت های ضد تروریستی این سازمان به ویژه پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ به عنوان بخشی از «برنامه ی تامپر»^۱ (Argomaniza,2009:151-۱۹۹۹) (172) افزایش یافته است. در نوامبر ۲۰۰۱، شورای اروپا یک گروه چندجانبه برای کنش بین الملل علیه تروریسم تشکیل داده است که دارای دو وظیفه ی اساسی بوده است. نخست، بازبینی کنوانسیون ۱۹۷۷ که عرصه های نوینی برای کنش شناسایی نموده است.

۱- Tampere Programme هدف اصلی این برنامه، برسازی ژئوپلیتیک آزادی، امنیت و عدالت در سرتاسر اتحادیه می باشد.

در واقع، کنوانسیون ۱۹۷۷ با پروتکلی در سال ۲۰۰۳ تکمیل شد که گستره ی جرایم را افزایش داده است. بر اساس مأموریت نوین شورا، عرصه های شش گانه ای شناسایی شده است که عبارتند از؛ تحقیق روی مفهوم تروریسم و انگیزه های فعالیت های تروریستی، تکنیک های ویژه بازرسی، حفظ شواهد و عدالت، همکاری بین الملل در خصوص اجرای قانون، تلاش برای جلوگیری از کمک های مالی به تروریسم، چالش های اسناد هویتی در ارتباط با تروریسم. در واکنش به حادثه ی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، همکاری ضد تروریستی اروپا افزایش یافته است. به دنبال ۱۱ سپتامبر، شورای اتحادیه ی اروپا یک جلسه ی فوق العاده ای را ترتیب داده است که طرح اقدام علیه تروریسم بوده است که پنج مسئله را در اولویت قرار داد. افزایش همکاری پلیس و قوای قضایی، توسعه ی ابزار های قانونی بین الملل، تلاش برای ممانعت از ارسال کمک های مالی به تروریسم، تقویت امنیت هوایی، همکاری در راستای فعالیت جهانی اتحادیه ی اروپا (Romaniuk, 2010: 113). علاوه بر شورای اروپا و اتحادیه ی اروپا، سازمان امنیت و همکاری در اروپا یکی از مشارکت کنندگان در سیاست های ضد تروریستی چندجانبه می باشد. در واقع، این سازمان به عنوان بزرگ ترین سازمان منطقه ای در سطح جهانی دارای ۵۶ عضو می باشد که از آمریکای شمالی تا آسیای مرکزی امتداد می یابد. در دسامبر ۲۰۰۱، طرح کنش بخارست به عنوان رویکرد ضد تروریستی جامع درآمده است. متعاقب آن، واحد ضد تروریستی سازمان در سال ۲۰۰۲ برای نظارت و کنترل اجرای رویکرد جامع ضد تروریستی تشکیل شد که اولویت هایی مانند بسیج حمایت سیاسی، افزایش ظرفیت دولت ها برای مقابله با تروریسم، شناسایی تهدیدات و یافتن استراتژی های کنش، تقویت همکاری بین الملل در خصوص موضوعات ضد تروریستی، افزایش امنیت در چارچوب حقوق بشر داشته است (Perl, 2008). از سوی دیگر، استراتژی همکاری قضایی اتحادیه ی اروپا در دوران ۲۰۱۴-۲۰۱۰ بر اصول «برنامه ی استکهلم» استوار است که درصدد گسترش کارایی همکاری قضایی در مسائل جنایی می باشد. از سوی دیگر، بر اساس معاهده ی لیسبون، دو مکانیسم تکوین احتمالی دادسرای اروپایی و تمرکز بر اصل انسجام و همبستگی برای مبارزه با تروریسم تدوین گردیده است.

از سوی دیگر، موضوع تروریسم برای نخستین بار در سازمان اتحاد آفریقایی در سال ۱۹۹۲ با تصمیم اجلاس سران دولت ها و اجلاس حکومتی در داکار سنگال در خصوص همکاری منطقه ای علیه تروریسم آغاز شد (Wani, 2007: 39-56). با تغییر سازمان اتحاد آفریقایی به اتحاد آفریقایی در سال ۲۰۰۲، اجلاس بین حکومتی در سطح بالا در خصوص جلوگیری و مبارزه با تروریسم در سپتامبر همان سال تشکیل شد. این اجلاس به طرح کنش اتحاد آفریقایی در خصوص جلوگیری و مبارزه با تروریسم در آفریقا پرداخته است. در خاورمیانه نیز، شورای همکاری خلیج فارس در سخنرانی ها و بیانات مقامات دولت های عضو به محکومیت تروریسم پرداخته است. همچنین، شورای همکاری خلیج فارس در سال ۲۰۰۲ یک استراتژی نوینی را اتخاذ نموده است که کمیته ی دائمی ضد تروریسم با تشکیل کارگروه بین المللی ضد تروریسم، به اعمال آن اقدام نموده است. همچنین این سازمان یک شورای مشترک و جلسه ای در سطح وزرا با اتحادیه ی اروپا برگزار نموده است که سازمان به تأیید استاندارد های ضد تروریستی سازمان ملل پرداخته است.

از سوی دیگر، تلاش ها در راستای سیاست های ضد تروریستی چندجانبه در جنوب آسیا تابع تفاوت های سیاسی در میان دولت ها بوده است. به ویژه کنش علیه تروریسم در انجمن همکاری منطقه ای جنوب آسیا (سارک) مشروط به روابط دوجانبه بین دو عضو بزرگ این انجمن (هند و پاکستان) می باشد. در سال ۱۹۸۷، کنوانسیون منطقه ای مبارزه با تروریسم تأسیس شد. به دنبال حادثه ی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، دولت های عضو پروتکلی را در سال ۲۰۰۴ تصویب نمودند که بیشتر بر محور قطعنامه ی ۱۳۷۳ و کنوانسیون ممانعت حمایت مالی از تروریسم سازمان ملل استوار بوده است. همچنین سازمان سارک برخی سنجه های عملیاتی مانند تأسیس گروه تجسس اقدامات تروریستی از یک سو و کنوانسیون در خصوص حمایت قانونی متقابل در سال ۲۰۰۸ از سوی دیگر را دنبال نموده است (Rosand et al.2008:19). نیز اروپا، آسیا و سازمان شانگهای، سازمان شانگهای پنج را در ژوئن ۲۰۰۱ تشکیل دادند. این سازمان کنوانسیون در خصوص مبارزه با تروریسم، جدایی طلبی و افراطی گری تشکیل داده است که در نهایت یک ساختار ضد تروریستی منطقه ای را در بیشک قرقیزستان تأسیس نمود. در حقیقت، سیاست های منطقه ای در آسیای جنوب شرقی، نهاد های چندگانه و مکانیسم های همکاری ای در خصوص موضوع امنیت و تروریسم را تشکیل دادند. هم چنین مجمع منطقه ای آ.سه.آن در سال ۱۹۹۳ برای تقویت مذاکره در خصوص موضوعات سیاسی و امنیتی تأسیس شده است. مکانیسم این سازمان، تسهیل روند اعتماد سازی و دیپلماسی پیشگیرانه بوده است. از سوی دیگر، مجمع همکاری اقتصادی آسیا-پاسیفیک (آپک) در سال ۱۹۸۹ تأسیس شد که دارای ۲۱ عضو می باشد. مأموریت اصلی این سازمان، آزاد سازی تجارت و سرمایه گذاری، تسهیل تجاری و همکاری اقتصادی و تکنیکی بوده است. سیاست های ضد تروریستی تنها متعاقب حادثه ی ۱۱ سپتامبر در مصدر برنامه های این سازمان جای گرفته است. بر اساس نظر وزیر خارجه ی استرالیا، امنیت و توسعه ی اقتصادی در آپک جدایی پذیر نیستند، بلکه در پیوند با یکدیگر می باشند (Stewart,2007). از سال ۲۰۰۲، ابتکار تجارت امن در منطقه ی آپک شروع به تشکیل اجلاس سالانه در خصوص موضوعات مرتبط با امنیت هوایی، دریایی و زمینی نموده است. همچنین طرح کنش ضد تروریستی را تشکیل داده است تا میزان مشارکت دولت های عضو در فعالیت های ضد تروریستی و مدیریت رادیکالیسم و افراطی گری را بسنجد. از سوی دیگر مجمع جزایر پاسیفیک، مدیریت برخی تهدیدات امنیتی فراملی از سال های قبل از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ را آغاز نمود. این مجمع بازتاب نفوذ دو عضو بزرگ (استرالیا و نیوزیلند) می باشد که مسئله ی تروریسم را در رده ی تهدیدات تروریستی منطقه نهادینه ساخته است. اگرچه موضوع تروریسم به عنوان یکی از تهدیدات اصلی منطقه نبوده است، اما دیپلماسی ضد تروریستی چند جانبه به مثابه بخش جدایی ناپذیر این مجمع منطقه ای درآمده است (Romaniuk,2010:122). در نهایت، اتحادیه ی عرب، جنبش غیرمتعهد ها به ویژه در سال های پس از ۱۱ سپتامبر ضمن تشکیل کارگروه های مختلف، به بررسی ریشه های فعالیت های تروریستی و استراتژی های مدیریت و مبارزه با تروریسم پرداختند. هم چنین سازمان ناتو، گروه هفت و هشت، ضمن تلاش برای شناسایی ریشه های رشد فعالیت های تروریستی، مکانیسم هایی برای مدیریت و مبارزه با تروریسم تشکیل دادند.

نهاد های ضد تروریستی چندجانبه ی منطقه ای نشان می دهد که بسیاری از نهاد ها در اشکال گوناگونی از کنش علیه تروریسم مشارکت نمودند. در حقیقت، ظهور رژیم ها و بازیگران چندلایه به تبیین و پیوند مجموعه ای از قوانین و هنجار ها پرداختند. بر این اساس، رویکرد های چندگانه ای را می توان از نهاد های منطقه ای علیه تروریسم ملاحظه نمود. ۱- نهاد ها و مکانیسم های نوینی تشکیل شدند تا بتوانند تهدید تروریسم را در طول زمان مدیریت نمایند. ۲- مشارکت نهاد ها بر روی فعالیت هایی متمرکز شد که به عنوان مکانیسم های هنجار ساز، ظرفیت ساز و کمک های تکنیکی تلقی می شود. ۳- بیشتر نهاد ها بر ابعاد پیشگیرانه ی چندجانبه گرای ضد تروریستی تأکید می نمایند. ۴- اصلی ترین وظایف مکانیسم ضد تروریستی به ویژه اجرای قانون و فعالیت های اطلاعاتی شکوفایی کمتری در فعالیت های چندجانبه داشتند و بیشتر تمرکز دولت ها بر روی مسائل دو جانبه و حداقل گرا بوده است. ۵- مکانیسم های چند جانبه ی ضد تروریستی منطقه ای و بیرون از سازمان ملل دارای بعد غیر سیاسی می باشد. در حقیقت نمونه های همکاری اجماع گرا در حال ظهور می باشند و بیشتر به صورت ناگهانی و بدون برنامه ریزی اتفاق می افتد. در واقع، چندجانبه گرایی به عنوان یک ابزار سیاسی توسط دولت ها می باشد که درصدد توسعه ی اشکال همکاری می باشد.

۵. ابتکارات بین المللی برای مبارزه با حمایت مالی از تروریسم

۵-۱. سیاست های مقابله با حمایت مالی از تروریسم در عصر پیشا-۱۱ سپتامبر

پیش از حادثه ی ۱۱ سپتامبر، هیچ گونه ابتکار منسجم و هماهنگ جهانی برای محدودیت حمایت مالی از فعالیت های تروریستی وجود نداشته است و تجویز های موجود برای مدیریت ماهیت چندگانه ی چالش، کفایت نمی کرد (Ward,2002:1). متعاقب حملات تروریستی، فعالیت ها و تلاش های محدود سابق برای مبارزه با حمایت مالی از تروریسم توسط سازمان های بین حکومتی و بخش های خصوصی با سطوح نوینی از حمایت، مشارکت و همسازی و همکاری همراه شدند. از منظر تبارشناسی، تلاش های سازمان ملل برای کنترل حمایت مالی از تروریسم به اکتبر ۱۹۹۹ برمی گردد که با تصویب قطعنامه ی ۱۲۶۷، سازمان القاعده و حامیانش در رژیم طالبان افغانستان را آماج خود قرار داده است (Biersteker et al.2008:235). همچنین، کمیته ی تحریم سازمان ملل برای نظارت بر اجرای قطعنامه علیه اشخاص و نهاد هایی که موضوع تحریم های مالی هستند، تشکیل شد و نیز اطلاعات لازم برای شناسایی مجاری حمایت مالی از تروریسم را عهده دار بوده است. در این پیوند، دولت سوئیس سیاستی را در طی سال های ۲۰۰۱-۱۹۹۸ اتخاذ نموده است که با موفقیت در همسازی سیاست های ملی و مطالبات سیاسی کشور های گوناگون علیه تروریسم، سیاست های تحریم مالی علیه تروریسم امکان پذیر می شد (WIIS,2006). از حادثه ی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، کمیته ی تحریم القاعده و طالبان(کمیته ی ۱۲۶۷ سازمان ملل) به ابعاد عملیاتی و فعالیت های اجرایی اشخاص و نهاد هایی که در حمایت از اقدامات تروریستی دست داشته اند، پرداخته است. در طول زمان، لیست اشخاص و نهاد های هم پیوند با سازمان القاعده گسترش یافته است. به دنبال قطعنامه ی ۱۲۶۷ شورای امنیت سازمان ملل، مجمع عمومی سازمان ملل در دسامبر ۱۹۹۹، کنوانسیون بین المللی در خصوص مدیریت و مبارزه با حمایت مالی از تروریسم را فعال ساخت. در حالی که در سال ۲۰۰۱ تنها

چهار کشور به تأیید کنوانسیون پرداختند، به تدریج تعداد دولت های عضو کمیسیون به ۱۵۸ کشور رسیده است (Biersteker et al.2008:234).

۵-۲. ابتکارات ضد حمایت مالی از تروریسم سازمان ملل در عصر پسا-۱۱ سپتامبر

رویکرد بین المللی در خصوص فعالیت های ضد حمایت مالی از تروریسم در سال های پس از حادثه ی ۱۱ سپتامبر تغییر یافته است. در ۱۲ سپتامبر ۲۰۰۱، شورای امنیت سازمان ملل قطعنامه ی ۱۳۶۸ را تصویب نمود که بر اساس آن، پایه ای برای اقدام علیه تروریسم جهانی تمهید یافت. این قطعنامه منجر به رشد توجه به بند ۵۱ منشور سازمان ملل گردیده است که بر اساس آن، حق دفاع از خود به ویژه مشروعیت تهاجم نظامی آمریکا به افغانستان و طالبان به رسمیت شناخته شده است. در ۲۸ سپتامبر ۲۰۰۱، شورای امنیت به طور اجماعی قطعنامه ی ۱۳۷۳ را که به طور مستقیم بر علیه حمایت مالی از تروریسم تنظیم شده است، تصویب نمود. بر اساس این قطعنامه، حمایت از تروریسم به عنوان جرم شناسایی شده است، دارایی های کشورهای حامی تروریسم مسدود شده و حمایت های تکنیکی و اطلاعاتی- عملیاتی برای افزایش همکاری چندجانبه نیز گسترش یافته است. قطعنامه ی ۱۳۷۳ شورای امنیت سازمان ملل با تأسیس کمیته ی ضد تروریسم، درصدد اجرای سیاست های ضد تروریستی بوده است. کمیته ی ضد تروریسم اغلب از سفرا و نمایندگان دولت های عضو کمیته یا نخبگان و فعالان برای تبیین برخی معیار های سیاسی در گزارش فعالیت های ضد تروریستی دعوت می کرد. در این پیوند، یک فرآیند تعاملی برای گزارش و کنترل و پاسخگویی به پرسش های کمیته تأسیس نمود. همچنین، کمیته ی ضد تروریستی شورای امنیت سازمان ملل از مارس ۲۰۰۳، چهار جلسه با حضور تقریباً ۶۰ سازمان بین المللی، منطقه ای و زیر منطقه ای تشکیل دادند که در خصوص چگونگی همکاری بین المللی برای مبارزه و مدیریت جهانی علیه تروریسم به تبادل نظر پرداختند (UNCTC,2003). از سوی دیگر، شورای امنیت سازمان ملل، قطعنامه ی ۱۳۷۷ را در نوامبر ۲۰۰۱ تصویب نمود که بر اساس آن، دولت های توانمند به حمایت از دولت های فاقد توانمندی برای اجرا و اعمال قطعنامه های ضد تروریستی پرداختند (Biersteker,2008:238). متعاقب دو و سه دور گزارش دولت های عضو به کمیته ی ضد تروریسم سازمان ملل، فرآیند گزارش با کاهش تمایل دولت ها برای ارائه ی گزارش ضد تروریستی مواجه شد. اما کمیته ی ضد تروریستی سازمان ملل قطعنامه ی ۱۵۳۵ را در مارس ۲۰۰۴ برای احیای دوباره ی فرآیند تعاملی تصویب نموده است. همچنین، کمیته ی ۱۲۶۷ سازمان ملل، نظارت و کنترل بر فرآیند اجرای سیاست های ضد تروریستی دولت های عضو علیه افراد و نهاد های حامی تروریسم را نه تنها افزایش داده است، بلکه بر ابعاد تاکتیکی و عملیاتی کوتاه مدت و میان مدت مسئله ی تروریسم تمرکز نمود.

علاوه بر گسترش چارچوب های چندجانبه ی جهانی برای مبارزه با حمایت مالی از تروریسم، دومین تحول موازی و چندجانبه برای مدیریت و مبارزه با حمایت مالی از تروریسم، کاربرد شبکه های ضد پولشویی^۱ بوده است. سومین بعد همکاری بین المللی

^۱- Anti-money Laundering

علیه حمایت مالی از تروریسم، اتخاذ استاندارد های بین المللی توسط سازمان های بین المللی و منطقه ای بوده است. در سطح بین المللی، بانک جهانی و صندوق بین المللی پول یک طرح کنش برای گسترش اقدامات علیه پولشویی و حمایت مالی از تروریسم را تشکیل دادند. در سطح منطقه ای نیز مکانیسم های رسمی برای عملیاتی سازی کنوانسیون سازمان ملل به کار گیری شده است. مجمع همکاری اقتصادی آسیا- پاسیفیک طرح کنش ضد تروریستی را با عضویت ۲۱ دولت تشکیل داد که به تولید ظرفیت و توانمندی در راستای مبارزه با تروریسم کمک می کرده است (Biersteker, 2008: 242).

۶. چالش های سیاست های مقابله با تروریسم

برخلاف برخی موفقیت های سیاست های چندجانبه برای تولید تغییرات در سطح ملی، عصر پسا-۱۱ سپتامبر با محدودیت ها و چالش های برای پیشرفت های بیشتر در سیاست های چندجانبه مقابله با حمایت مالی از تروریسم مواجه بوده است. اول، شکاف بین مکانیسم های مقابله از یک سو و ظرفیت ها و توانمندی دولت ها از سوی دیگر. دوم، ضعف یا فقدان اراده ی سیاسی برای رعایت رژیم های بین المللی به ویژه توسط دولت های در حال توسعه و توسعه نیافته. سوم، تعارض بین مسدود سازی دارایی و رژیم حقوق بشر بین الملل. در این پیوند، کمیته ی ۱۱ سپتامبر که زیر نظر قطعنامه ی شورای امنیت به مسدود سازی دارایی دولت های حامی تروریسم پرداخته است، در تعارض با کنوانسیون اروپایی حقوق بشر می باشد.

چهارم، در حالی که ظرفیت حمایت از سیاست های مقابله با حمایت مالی از تروریسم در طی زمان بهبود یافته است، بیشتر سیاست ها و معیار های مقابله با حمایت مالی از تروریسم به بخش خصوصی واگذار شده است. در نتیجه، تعدد ظرفیت های بانک ها و نهاد های مالی بخش خصوصی به عنوان محدودیتی برای اجرای مؤثر استاندارد های جهانی درآمده است. در این پیوند، نهاد های مالی بزرگ تر، منافع رقابتی بیشتری در خصوص حمایت مالی دارند.

پنجم، برآورد گزارش های ضد تروریستی دولت ها به نهاد های سازمان ملل و میزان اعتماد به چنین طرح ها و گزارش ها. ششم، رخوت نهادی و تعلیق بوروکراتیک در ارائه ی گزارش ها و طرح های مقابله با تروریسم. در نوامبر ۲۰۰۳، زمانی که رئیس کمیسیون ضد تروریسم در خصوص چالش های پیش روی قطعنامه ی ۱۳۷۳ به شورای امنیت گزارش داد، نیاز به احیای کمیته ی ضد تروریسم احساس شد تا نقش فعال تری به ویژه در خصوص همکاری در راستای حمایت های تکنیکی ایفا نماید. شاید بازتاب ناکامی ها و انفعال کمیته ی ضد تروریستی شورای امنیت منجر به اقدام دولت های گروه هشت برای تکوین ابتکار موازی در خصوص حمایت تکنیکی شده است. در این پیوند، گروه کنش ضد تروریستی در اجلاس اوپان^۱ در ژوئن سال ۲۰۰۳ تشکیل شد (G8, 2003). همچنین اصلاحات برای احیای کمیسیون های ضد تروریستی با قطعنامه ی ۱۵۳۵ (۲۴ مارس ۲۰۰۴) شورای امنیت انجام یافت که بر اساس آن، شورای امنیت تصمیم به تشکیل اداره ی اجرایی ضد تروریسم گرفت تا سیاست های کمیسیون ضد

^۱- Evian Summit

تروریستی را اجرایی نمایند. در ۸ اکتبر ۲۰۰۴، قطعنامه ی ۱۵۶۶ شورای امنیت، کارگروهی برای عملیاتی سازی سیاست های ضد تروریستی تشکیل داده است (Biersteker et al, 2008: 249).

نتیجه گیری

یافته های پژوهش جاری نشان می دهد که تروریسم یک مفهوم تک ساحتی نیست و تحلیل آن بر اساس تحولات نوین در سیاست بین الملل به ویژه اقدامات تروریستی اخیر منجر به برداشت تقلیل انگارانه و عدم مدیریت درست آن خواهد شد. از منظر روند پژوهی، تروریسم و تحولات تروریستی از دوره های گوناگونی عبور کرده است که ژئوپلیتیک هر دوره منجر به اتخاذ تاکتیک های گوناگون و متعاقب آن، راهکارهای مختلفی شده است. با وجود تلاش های جدی سازمان های منطقه ای، بین المللی و دولت ها برای مدیریت تروریسم، هنوز آسیب ها و تهدیدات گسترده ای از سوی این پدیده صادر می شود که مدیریت آن، نیازمند تأمل و مطالعه ی بسیار جدی و سیاستگذاری راهبردی می باشد. اساساً عموم مردم و به ویژه سیاستمداران و دانشگاهیان، سیاست ضد تروریستی را با مکانیسم بازدارندگی می شناسند. بر اساس رویکرد اقتصادی، تروریسم را می توان بر اساس مکانیسم های سه گانه مدیریت نمود. دو محور مکانیسم مدیریت تروریسم درصدد کاهش منافع تروریسم از طریق تمرکز زدایی اقتصادی، دولتمداری و جامعه از یک طرف و پراکندگی رسانه ای از طرف دیگر می باشد. استراتژی سوم در تلاش برای افزایش هزینه های فرصت تروریسم با کاهش هزینه های رویکرد های بدیل می باشد.

تروریست ها درصدد بی ثبات سازی سیاست و اقتصاد می باشند. در این پیوند، سیاست تمرکززدایی، ظرفیت و توانمندی اقتصاد و سیاست کشور را افزایش می دهد. با افزایش توانمندی دولت ها و کاهش تأثیرات فعالیت های تروریستی، انگیزه ی تروریست های آینده برای اقدامات جدید تروریستی کمتر خواهد شد (Frey & Luechinger, 2004). هر نوع سیستمی که دارای مراکز و قطب های متعددی باشد، به دلیل توانمندی قطب ها برای جایگزینی، ثبات بیشتری خواهد داشت. زمانی که یکی از بخش ها دارای تأثیرات سلبی باشد، بخش های دیگر به جبران آن می پردازند. آسیب پذیری هدف در جامعه ی فدرال کمتر از جوامع بسیط می باشد. در جوامعی که قطب های قدرت چندگانه باشد، فعالیت های تروریستی توانایی کمتری برای تولید آسیب و هزینه خواهند داشت. در حالی که در جوامع متمرکز که تصمیم گیری ها در یک قطب قدرت تمرکز داشته باشد، فعالیت های تروریستی، هزینه های بیشتری را به بار می آورد. بر این اساس، تمرکز زدایی اقتصادی و سیاسی به عنوان مکانیسمی برای کاهش آسیب پذیری تروریستی به شیوه های گوناگونی به دست می آید. تمرکز زدایی سیاسی حداقل در دو شکل؛ تمرکز زدایی افقی یا تفکیک قوا و تمرکز زدایی عمودی و فدرالیسم ظاهر می شود. در تمرکز زدایی افقی و تفکیک قوا، بازیگران سیاسی گوناگون، مسئولیت سیاسی مختلفی را بر عهده دارند. تمرکز زدایی عمودی در سطوح گوناگونی از حکومت توزیع گردیده است. بر اساس یک تحلیل تجربی از تحولات و حملات

تروریستی از ۱۱۱ کشور در طی سال های ۲۰۰۰-۱۹۷۲، تمرکززدایی مالی منجر به کاهش میزان حوادث تروریستی در یک کشور شده است که تأثیری بر دیگر شاخصه های فدرالیسم نداشته است (Dreher & Fischer, 2007). در این پیوند، اقتصاد بازار که بر پایه ی تمرکززدایی فعالیت های تصمیم گیری و اجرا استوار است، در صورت حملات تروریستی و آسیب دیدن بخشی از قطب های اقتصادی، دیگر بخش ها توانایی تکمیل و جایگزینی خواهند داشت.

همچنین، رابطه ی بین فعالیت های تروریستی و رسانه ها متقابل می باشد. رسانه ها درصدد انتشار اطلاعاتی می باشند تا توجه خوانندگان و ناظران را جلب نماید و درصدد حساسیت افکار عمومی در خصوص تروریسم می باشند. از سوی دیگر، تروریسم برای اشاعه ی ترس و تعمیم مطالبات خود و دستیابی به نفوذ حداکثری، به رسانه ها نیاز دارد (Nacos, 1994). بر اساس نظر برخی محققان، تحلیل تروریسم نیازمند تمایز گذاری بین رویکرد عرضه-محور و تقاضا-محور می باشد. در این پیوند، ایالات متحده با تلقی تروریسم به عنوان برآیند گروه های سازمان یافته که قابل مدیریت و مقابله می باشد، تنها به رویکرد عرضه-محور تروریسم می پردازد (Telhami, 2002:13) در حالی که اهداف و دلایل گروه های تروریستی برای استخدام اعضای جدید را مورد توجه قرار نمی دهد.

در نهایت، تغییر ژئوپلیتیک جهانی از یک سو و اعمال مکانیسم های گوناگون نهادی، ساختاری در سطوح گوناگون بین المللی، منطقه ای و ملی از سوی دیگر، نه تنها توانایی کامل مدیریت تهدیدات تروریستی را نداشته است، بلکه توسعه ی ابعاد گوناگون امنیت را به یک گروگان و وابسته مبدل ساخته است. به بیان دیگر، در کشور هایی که بیشتر متأثر از تحولات و آسیب های تروریستی می باشند، بی ثباتی و شکنندگی سیاسی به عنوان یکی از اصلی ترین بحران های حکمروایی تلقی می شود.

منابع

الف) فارسی

۱. پورسعید، فرزاد (۱۳۸۸)، «تحول تروریسم در روابط بین الملل»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، سال دوازدهم، شماره چهارم، صص ۱۷۰-۱۴۵.
۲. جوادی ارجمند، محمد جعفر و بهروز قزل (۱۳۹۶)، «مبارزه با تروریسم بین المللی؛ الزامات عملی و چالش های نظری»، *فصلنامه سیاست*، دوره ۴۷، شماره ۳، صص ۶۲۸-۶۱۱.

ب) انگلیسی

1. Argomaniza, J. (2009), "Post-9/11 Institutionalization of European Union Counter-terrorism: Emergence, Acceleration and Inertia", *European Security*, 18: 151-172.
2. Biersteker, T. J., & Sue E. Eckert and Peter Romaniuk (2008), "International Initiatives to Combat the Financing of Terrorism. In Thomas J. Biersteker and Sue E. Eckert" (Ed.), *Countering the Financing of Terrorism*: 234-259. London & New York: Routledge.
3. Crenshaw, M. (2006), *Old and New Terrorism: Lessons Learned*. Paper Presented at the Second IRRI Conference on International Terrorism, Jihadi terrorism: Where do We Stand?
4. Dreher, A. and J.A.V. Fischer. (2007), Decentralization as a Disincentive for Terror? An Empirical Test. *mimeo, KOF Swiss Economic Institute, ETH Zurich*.
5. Enders, W. & Sandler, T. (2006), *The Political Economy of Terrorism*. Cambridge: Cambridge University Press.
6. Frey, B.S. and S. Luechinger. (2004), "Decentralization as a Disincentive for Terror". *European Journal of Political Economy*, 20: 509-515.
7. G8. (2003). *Building International Political Will and Capacity to Combat Terrorism: A G8 Action Plan*.
8. Global Terrorism Index. (2014). *Measuring and Understanding the Impact of Terrorism*. New York: Institute for Economics & Peace.
9. Gunaratna, R. (2008), The Evolution of al Qaeda. In Thomas J. Biersteker and Sue E. Eckert (Ed.), *Countering the Financing of Terrorism*: 47-62. London & New York: Routledge.
10. Hmoud, M. (2006), "Negotiating the Draft Comprehensive Convention on International Terrorism". *Journal of International Criminal Justice*, 4(5): 1031-1043.
11. Hove, S. (2015), Attacking the West: The Influence of Al-Qaeda's Ideology and Propaganda. In Magnus Ranstorp and Magnus Normark (Ed.), *Understanding Terrorism Innovation and Learning: Al Qaeda and Beyond*: 96-116. London & New York: Routledge.
12. Luck, E. (2006), The Uninvited Challenge: Terrorism Targets the United Nations. In Edward Newman and Ramesh Thakur (Ed.), *Multilateralism under Challenge: Power, International Order and Structural Change*. Tokyo: United Nations University Press.
13. Nacos, B. L. (1994), *Terrorism and the Media: From the Iran Hostage Crisis to the Oklahoma City Bombing*. New York: Columbia University Press.

14. Nye, J. (2004), "The Decline of America's Soft Power". *Foreign Affairs*, 83: 16–20.
15. Perl, R. (2008), *Countering Terrorism: The OSCE as a Regional Model*. London: International Terrorism Conference, Royal United Services Institute.
16. Piazza, J. A. (2014), Does Poverty Serve as a Root Cause of Terrorism? In S. Gottlieb (Ed.), *Debating Terrorism and Counterterrorism*: 35–68. London: Sage Publication.
17. Pillar, P.(2003), *Terrorism and US Foreign Policy*. Washington, DC: Brookings Institution Press.
18. Rapoport. (2006), The Four Waves of Modern Terrorism. In Bruce Hoffman (Ed.), *Inside Terrorism*. New York: Columbia University Press.
19. Rasmussen, Maria and Muhammed Hafez. (2010), *Terrorist Innovation in Weapons of Mass Effect*. Defence Threat Reduction Agency.
20. Reimann, Cordula. (2004), *Assessing the State of the Art in Conflict Transformation*. Berghof Research Center for Constructive Conflict Management.
21. Romaniuk, Peter. (2010), *Multilateral Counter- Terrorism: The Global Politics of Cooperation and Contestation*. London: Sage Publication.
22. Rosand, E., & Alistair Millar, Jason Ipe, and Michael Healey. (2008). *The UN Global Counter- Terrorism Strategy and Regional and Subregional Bodies: Strengthening a Critical Partnership*. Washington, DC: Center for Global Counter-terrorism Cooperation.
23. Ross, Marc H.(1993), *The Management of Conflict*. New Haven and London: Yale University Press.
24. Sheppard, Paul and Eugene Sochor. (1990), setting International Aviation Security Standards. In Yonah Alexander and Eugene Sochor (Ed.), *Aerial Piracy and Aviation Security*: 3–19. Dordrecht, Netherlands: Martinus Nijhoff.
25. Stewart, C.(2007), "Ministers Highlights Threats to the Economies". *The Australians*.
26. Thomas, Kenneth. (1992), "Conflict and Conflict Management: Reflections and Update", *Journal of Organizational Behaviour*, 13(3): 265-74.
27. U.S. Department of Defense. (2008), *National Defense Strategy*. Pentagon.
28. United Nations Counter-Terrorism Committee. (2003), *Outcome Document of the Special Meeting of the Counter-Terrorism Committee with the International, Regional and subregional organizations*. United Nations University Press.
29. Wani, I. J. (2007), The African Union Role in Global Counter-Terrorism. In Andre Le Sage (Ed.), *African Counter-terrorism Cooperation: Assessing Regional and Sub-regional Initiatives*: 39–56. Washington, DC: Potomac Books.
30. Watson Institute for International Studies.(2006), *Targeted Financial Sanctions: A Manuel for Design and Implementation: Contribution from Interlaken Process, 2001*.
31. Weinberg, L.(2008), "Two Neglected Areas of Terrorism Research: Careers after Terrorism and How Terrorists Innovate". *Perspectives on Terrorism*, 2(9).